



مقاله

# مثنوی معنوی به مثابه تفسیری بر قرآن کریم

سیدحامد علوی - بخش دوم

گشت و گذار در اندیشه‌های مولوی در مثنوی معنوی در ذهنیت انسان آنچنان خلیجاناتی ایجاد می‌کند که سر از پانمی شناسد. همه پژوهندگانی که به قرآن به عنوان یک اثر دینی فوق العاده می‌نگرند بیشتر می‌خواهند بدانند این کتاب مطرح در جهان امروز برای امروز بشر چه پیامی و بجه راهی را پیشنهاد می‌کند، ما نیز بدین منظور گردشی می‌کنیم و از اندیشه‌های تابناک مثنوی بهره‌مند می‌شویم.

فلسفی منکر شود در فکر و ظن  
گو بر سر را بدان دیوار زن

نطق آب و نطق خاک و نطق گل

هست محسوس حواس اهل دل

فلسفی کو منکر حنانه است

از حواس انبیا بیگانه است

گوید او که پرتو سودای خلق

بس خیالات آورد در رای خلق

بلکه عکس آن فساد و کفر او

این خیال منکری زارد بر او

فلسفی مر دیورا منکر شود

در همان دم سخره دیوی بود

گر ندیدی دیورا خود را ببین

بی جنون نبود کیبوی در جبین

(دفتر اول)

دغدغه مولانا این است که انسان‌ها از روی تحقیق به یقین برسند و شک‌های مقدس، مقدمه‌ای برای رسیدن به باورهای قطعی باشد، زیرا که ظن و گمان به انسان راهی را نشان نمی‌دهد مگر گمراهی و تاریکی را؛ از حق ان الظن لا یغنی رسید

مرکب ظن بر فلک‌ها کی دوید؟

(دفتر اول)

«و ما یتبع اکثرهم الا ظناً ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً» اکثرشان جز ظن و گمانی را پیروی نمی‌کنند و این روشن است که گمان از حق بی‌نیاز نکند. (یونس: ۲۵)

یکی از مهم‌ترین مطالب و اساسی‌ترین مبانی فکری مکتب توحید پرهیز از توهمات، تسویلات، تصورات و تخیلات واهی است که موجب خورشیدن انسان از اصل حقیقت و جوهره اصلی پیام پیامبران است. قرآن کریم در آیه ۱۰۶ سوره کهف می‌فرماید: «قل هل ننبئکم بالآخسین اعمالاً الذین ضل سعیمهم فی الحیوه الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا». بگو آیا شما را به زیان‌کارترین مردم آگاه کنم؟ زیان‌کارترین مردم آن کسانی هستند که

مولانا از همان دوران کودکی، با تحولات غریبی که در روان و فکر او ایجاد شد هر چه بیشتر او را به قرآن نزدیک‌تر کرد، در حدی که بزرگ‌سی تفسیر این کتاب تکیه زد و الحق که مفسری توانا بود و معرفتی که او نسبت به قرآن مجید پیدا کرد از او انسانی رازدان ساخت. پیچیده‌ترین و عمیق‌ترین مطالب قرآنی را بسیار ساده در اختیار مردم قرار داد و می‌توان گفت که مثنوی معنوی او پیام‌های قرآن را در قالب داستان‌های بسیار دلچسب، جالب و جذاب به مخاطبان می‌رساند.

خداوند در سوره زلزله آیه‌های ۷ و ۸ می‌فرماید: «فمن یعمل مثقال ذره خیراً یره و من یعمل مثقال ذره شرّاً یره». مولانا در تفسیر این آیات شریفه می‌گوید:

متهم کن نفس خود را ای فتی

متهم کن جزای عدل را

توبه کن مردانه سر آور به ره

که فمّن یعمل بمثقال یره

در فسون نفس کم شو غره‌ای

کآفتاب حق نبوشد ذره‌ای

هست آن ذرات جسمی ای مفید

بیش این خورشید جسمانی پدید

هست ذرات خواطر و افتکار

بیش خورشید حقایق آشکار

(دفتر ششم)

اما جالب است که آیات نخستین این سوره را در تفسیر ربیای مولانا بخوانیم:

سر از آن رومی نهم من بر زمین

تا گواه من بود در بوم دین

بوم دین که زلزلت زلزله‌ها

این زمین باشد گواه حال‌ها

کو تحدث جهره اخبارها

در سخن آید زمین و خارها

فلسفی گوید ز معقولات دون

عقل از دهلیز می‌ماند برون

عمر خویش را در راه زندگی دنیوی تباه می‌کنند و پیش خود گمان می‌کنند کار نیکو انجام می‌دهند. به قول حکیمی، قومی متفکرند اندر ره دین و قومی به غلط فتاده در راه یقین، می‌ترسم از آن که بانگ آید روزی گاهی بی‌خبران، راه نه آن است و نه این. تصور این که انسان کاری که می‌کند درست است و عملی که مرتکب می‌شود عین صواب و در همین راستا بسیاری لغزیده‌اند و لغزنده‌اند و مسئولیت بسیاری را بر گردن خویش نهاده تا خداوند با آنها چه کند، زیرا که سرنوشت قوم و ملتی بر عهده آنهاست. رؤسای عوام تا می‌توانند آتش جهل و نادانی را گرم‌تر می‌کنند تا بیشتر بتوانند بر این مرکب راهوار ابلیسی، پیروان گمراه خویش را به چاه غی رهنمون شوند. مولوی در دفتر اول مثنوی بسیار زیبا آیه ۱۰۶ سوره کهف را شرح داده است:

بس کسان که ایشان عبادت ها کنند

دل بر رضوان و ثواب آن نهند

خود حقیقت معصیت باشد خفی

آن کدبر باشد که پندارد صفی

همچو آن کر که همی پنداشته است

کو نکویی کرد و آن برعکس جست

او نشسته خوش که خدمت کرده ام

حق همسایه به جا آورده ام

بهر خود او آتشی افروخته است

در دل رنجور و خود را سوخته است

مولانا داستان دلپذیری بس عبرت‌آموز را در دفتر اول به بیان آورده که خود داستان کسان است که به تصور، توهم و تخیل خود کار نیکو انجام می‌دهند، در حالی که کاری بسیار زشت و ناپسند می‌کنند.

داستان مرد ناشنوایی است که به او خیر دادند همسایه‌ات بیمار است و او به عیادتش می‌رود. مرد کر پیش خود و به تصور خود گفت وگویی خیالی را ترتیب داد و گفت که به او می‌گویم حالت چطور است و او خواهد گفت خدا را شکر خوبم. من می‌پرسم چه خورده‌ای و او خواهد گفت آش و من خواهیم گفت نوش جانست. دوباره خواهیم پرسید کدام حکیم را برای عیادت تو آورده‌اند و خواهد گفت فلان را و من خواهیم گفت قدمش مبارک است و خلاصه از این پرسش و پاسخ‌ها در ذهن خود ساختن گرفت و به عیادت بیمار رفت. هنگامی که مرد ناشنوا نشست و پرسید: حالت چطور است بیمار گفت دارم می‌میرم. ناشنوا می‌گوید: خدا را شکر. وقتی که بیمار شکر و سپاس را می‌شنود پزیشان می‌شود و با خود می‌گوید این مرد که هذیان می‌گوید و یا دشمن من است. ناشنوا می‌پرسد: غذا چه خورده‌ای؟ بیمار می‌گوید: زهر خورده‌ام. ناشنوا می‌گوید:

نوش جانست. از این پاسخ، بیمار بنیاب ناراحت می‌شود. ناشنوا می‌پرسد: کدام حکیم برای درمان تو می‌آید؟ بیمار می‌گوید: عزرائیل. ناشنوا می‌گوید: قدمش مبارک است و من تجربه کرده‌ام که او هرگاه به بالین بیمار می‌آید بسیار خوب حال بیمار را جا می‌آورد. مرد ناشنوا پس از عیادت بیمار، خشنود از این که حق همسایگی را رعایت کرده و به عیادت همسایه بیمار خود رفته شکر خدا را به جای آورد. در حالی که همسایه بیمار ناراحت دل شکسته است که چطور همسایه مرگ مرا می‌خواهد و شروع می‌کند به او دشنام دادن. این داستان حکایت مردمان کم خرد است که با بینش محدود خود مسائلی را در ذهن خود می‌سازند و می‌پردازند و قاطعانه و جزم دآوری می‌کنند و به تصور این که حق همین چیزی است

که آنها در ذهن محدود خود پروده‌اند و غیر از این حقیقتی نیست. این است معنی آیه شریفه (۱۰۶: کهف) که پیر بلخ شرح کرده است:

او نشسته خوش که خدمت کرده ام

حق همسایه به جا آورده ام

بهر خود او آتشی افروخته است

در دل رنجور و خود را سوخته است

این است آن آتشی که از دل‌ها برمی‌آید، یعنی این که آدمیان خود آن را افروخته‌اند و بر همین اساس قرآن کریم پرهیز می‌دهد از این آتش سوزان محدوداندیشی، تصورات واهی، خیالات بی‌اساس و توهمات بعضاً سوزنده که کیان فرد و جامعه را خاکستر خواهد کرد.

فاتقوا النار التي او قدتما

انکم فی المعصیه از ددتما

یعنی پرهیز ید از آن آتشی که خود برافروخته که آتش گیره آن مردمان و سنگ هاست. (بقره: ۲۴) البته خدای مهربان برای خاموش کردن این آتش‌ها، آب اندیشه، تفکر و تأمل را قرار داده و این که آدمیان هر روز چندین مرتبه آیه شریفه «اهدنا الصراط المستقیم» را در نماز هر روزه خود تکرار کنند تا این هدایت از ظن، گمان، توهم و تخیل به یقین تبدیل شود و آن ترس‌ها و هول‌ها برطرف شود.

از برای چاره این خوف‌ها

آمد اندر هر نمازی اهدنا

کین نمازم را می‌آمیزای خدا

با نماز ضالین و اهل ریا

از قیاسی که بکرد آن کرگزین

صحبت ده‌ساله باطل شد بدین

خاصه‌ای خواجه قیاس حسن دون

اندر آن وحی‌ای که هست از حد فزون

گوش حسن تو به حرف ار درخور است

دان که گوش عیب‌گیر تو کراست

(دفتر اول)

در طول تاریخ بشریت؛ چه کشتارها، قتل‌ها و جنایاتی که بر اثر همین توهمات و قیاسات شخصی صورت نگرفته و چه گرفتاری‌های فراوانی که برای خانواده بشری نیافریده است؟ البته در تحلیل نهایی مسلم است که عنصر فساد آفرینی و شر آفرینی ابلیس در کار است و این قیاس‌های مع‌الفارق به وسیله این عنصر صورت می‌گیرد و هشدار مولانا که:

اول آن کس کین قیاسک‌ها نمود

پیش انوار خدا ابلیس بود

گفت نار از خاک بی‌شک بهتر است

من ز نار و او ز خاک اکدر است

گفت حق نی بل که لا انساب شد

زه و تقوا فضل را محراب شد

(دفتر اول)

که اشاره‌ای است به آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون و همچنین اشاره به آیه ۱۲ سوره حجرات.

جلال‌الدین بلخی تمامی مثنوی را برای تبیین آیات قرآنی سروده است و برای این که سریعاً آدمیان این پیام‌رهای بخش را در یابند بسیار

رنج برده است، او نیز مانند بسیاری از فرزندگان و خردمندان دچار تعصبات بی جا و جانبداری های بی منطق رؤسای عوام بود. همان ها که پیام را شنیده بودند و فهمیده بودند و چون چشم حقیقت بینشان را دنیاپرستی و جاه طلبی کور کرده بود فقط شعار حق طلبی سر می دادند و از خود حقیقت خبری نبود، آنها می دانستند اما تعهد نداشتند. آنان عالم بودند، اما عمل نمی کردند. آنان حامل کتاب خدا بودند، اما زیر بار مسئولیت، تعهد و وظیفه شناسی نمی رفتند و در نهایت قهر خداوند را به خود خریدند و در چاه غی و ضلالت افتادند. قرآن بسیار روشن و جالب در سوره جمعه بیان می فرماید که مثل کسانی که به تورات مکلف شدند، ولی به حقیقت آن دست نیافتند و بدان عمل نکردند، همچون خوانند که بر پشت خود کتاب هایی را حمل می کنند. «مثل الذین حملوا التوریه ثم لم یحملوها کمثل الحماز یحمل اسفاراً.» (جمعه: ۵)

علم های اهل دل حاملشان

علم های اهل تن احمالشان

علم چون بر دل زند یاری شود

علم چون بر تن زند باری شود

گفت ایزد یحتمل اسفاره

بار باشد علم کان نبود زهو

علم کان نبود زهوی واسطه

آن نیاید همچو رنگ ماشطه

لیک چون این بار را نیکو کشی

باز بر گیرند و بخشندت خوشی

هین مکش بهر هوا این بار علم

تاشوی را کب تو بر رهوار علم

(دفتر اول)

این تمثیل هم سرانجام کسانی را که پیام پیام آوران را تکذیب می کنند ترسیم می کند و هم این که ستمگران تنها آدم گشان، فاسدان، شهوت رانان و هرزگان نیستند، بلکه کسانی که خداوند به آنان کتاب، علم، آگاهی و فقاقت داد و آنان ضایعش کردند نیز بدتر از هر قوم ستمگر و ظالمی خواهند بود و سرانجامی بس خطیر خواهند داشت، زیرا سرنوشت توده های عظیم مردمی را رقم می زند بویژه آن که با روح و روان مردمان سروکار دارند. پناه بر خدا از سرنوشت بد.

مرخران را هیچ دیدی گوشوار

گوش و هوش خر بود در سبزه زار

حیوانات فقط آخورشان را آباد می خواهند و پیوسته مثلث خوردن، خوابیدن و تولید زباله را تکرار می کنند و اگر انسان نیز همین مثلث را تکرار کند و در طول عمرش غیر از این معنی را نفهمد با بقیه جانوران هیچ فرقی ندارد.

احسن التقویم در والتین یخوان

که گرمی گوهر است ای دوست جان

احسن التقویم از فکر برون

احسن التقویم از عرشش فزون

گر بگویم قیمت آن ممتنع

من بسوزم هم بسوزد مستمع

(دفتر ششم)

در جای دیگری باز در مثنوی معنوی پیر بلخ سوره والتین را باز می کند

و می نمایاند که آدمی چگونه و به چه ترتیب آن نیم خدایی یا آن دیگر نیم را که لجن است تقویت می کند و انسانیت خود را چگونه درمی یابد. این که خداوند آدمی را در احسن تقویم آفریده است. پیام اصلی در سوره کوچک، ولی بسیار با اهمیت والتین همین آفرینش انسان در بهترین قوام است. مولانا در اینجا وارد جزئیات نمی شود فقط کوشش می کند بیشتر آدمیان به اندیشه فرو روند که:

اصل آب نطفه اسپید است و خوش

لیک، عکس جان رومی و حبش

می دهد رنگ احسن التقویم را

تا به اسفل می برد این نیم را

این سخن پایان ندارد بازان

تا نمائیم از قطار کاروان

یوم تبیض و تسود وجوه

ترک و هند و شهره گردد زان گروه

در رحم پیدا نباشد هند و ترک

نچون که زاید بیندش زار و سترگ

(دفتر اول)

اصل آفرینش از آن خداست و جهان و آدمیان را دست قدرت لایزال الهی می آفریند، اما این خود انسان است که سرنوشت خویش را رقم می زند و به هر سویی که بخواهد به بالا یا که به اسفل می رود و روشن است کسانی که ایمان بیاورند و عمل شایسته و نیکو انجام دهند، پاداشی بس بالارزش خواهند داشت، یعنی این که اگر آدمی استعدادها و توانمندی های خودش را شناسایی کند لاجرم به سمت ایمان و عمل صالح گام بر خواهد داشت و با اختیاری که دارد سرانجامی بس نیکو با اراده خودش برای خودش فراهم خواهد کرد.

عقل و دل ها بی گمانی عرشیند

بی حجاب از نور عرش می زیند

همچو هاروت و چو ماروت آن دو پاک

بسته اند اینجا به چاه سهمناک

عالم سفلی و شهوانی درند

اندرین چه گشته اند از حرم بند

(دفتر پنجم)

از دیدگاه مولانا انسان هایی که در جریان پیام های حیات بخش پیامبران قرار می گیرند و آن پیام ها را دریافت می کنند اصولاً جهت گیری آنها، آنان را به سرانجامی نیکو و عاقبت نیک رهنمون خواهد شد. اگر بخواهیم این معنی یلند و مهم را در مثنوی دنبال کنیم باید اعلام کنیم که تمام سروده های مثنوی برای تبیین همین معنی آفریده شده و با تمثیل های شیرین و بیان روشن مولانا، پیام روشن تر دریافت می شود.

چون که او حی الرب الی النحل آمده است

خانه وحیش پر از حلوا شده است

او به نور وحی حق عز و جل

کرد عالم را پر از شمع و عسل

(دفتر پنجم)

دیدگاه مولانا بسیار ساده و بدون هیچ گونه پیچیدگی است از این

جهت می توان مولانا را متفکری اصلاح گر هم نامید، زیرا که با نوع تفکر قرآنی کوشش می کند انسان ها با پیام پیامبران جهت گیری دینی پیدا کنند و همچون بقیه پدیده ها که جمعاً و کلاً در تسبیح پروردگارند آدمیان نیز در جهت پیام پیامبران حرکت کنند.

اوبه نور وحی حق عز و جل

کرد عالم را بر از شمع و غسل

این که کرمناست و بالا می رود

وحی اش از زنبور کمتر کی بود

یعنی انسانی که تاج کرمانا بر سرش نهاده شده و نماد آیه شریفه فقد کرمانا بنی آدم است (اسرا: ۷۰) و روحش پیوسته در حال تعالی است کی ممکن است وحی او پایین تر و کمتر از وحی به زنبور غسل باشد.

نه تو اعطیناک کوثر خوانده ای

پس چرا خشکی و تشنه مانده ای

ای انسان مگر تو آیه شریفه «انا اعطیناک الکوثر» را نخوانده ای، یعنی ما به تو کوثر عطا کرده ایم پس چرا خشک لب و تشنه ای. در سوره کوثر می خوانیم که ای محمد ما به تو کوثر عطا کردیم پس برای پروردگارت صلوه برگزار کن و قربانی نما که البته دشمن تو خود سترون است.

نه تو اعطیناک کوثر خوانده ای

پس چرا خشکی و تشنه مانده ای

یا مگر فرعونی و کوثر چونیل

بر تو خون گشته است و ناخوش ای علیل

تو به کن بیزار شو از هر عدو

کو ندارد آب کوثر در کدو

هر که را دیدی ز کوثر سرخ رو

او محمد خوست با او گیر خو

تا احب لله آبی در حساب

کز درخت احمدی با او ست سب

هر که را دیدی ز کوثر خشک لب

دشمنش می دار همچون مرگ و تب

گر چه بابای تو است و مام تو

کو حقیقت هست خون آشام تو

از خلیل حق بیاموز این سیر

که شد او بیزار اول از پدر

(دفتر پنجم)

که در بیت اخیر اشاره به داستان ابراهیم و حیران توحید می کند که به خاطر بت پرستی پدرش، از او بیزار شد و هرگز حیران پدری نتوانست او را از راه توحید باز دارد که مفصلاً در آیه ۱۱۴ سوره توبه بیان شده است. از دفتر اول مثنوی تا آخر دفتر ششم همه ابیات مثنوی را می توان تفسیرگونه ای بر آیات قرآن به حساب آورد.

البته مهتاب شبی خواهد و آسوده سری تا به این مهم پرداخته شود. اما:

آب دریا اگر نتوان کشید

هم به قدر تشنگی باید چشید

همچنان که بسیاری از معاندان و مشرکان با قرآن مخالفت می کردند و دشمنی می ورزیدند، بسیاری با مثنوی هم دشمن بودند و نیز هستند.

چون کتاب الله بیامد هم بر آن

این چنین طعنه زدند آن کافران

که اساطیر است و افسانه نژد

نیست تعمیقی و تحقیقی بلند

کودکان خرد فهمش می کنند

نیست جز امر پسند و ناپسند

ذکر یوسف ذکر زلف پر خمش

ذکر یعقوب و زلیخا و غمش

ظاهر است و هر کسی بی می برد

کو بیان که گم شود در وی خرد

گفت اگر آسان نماید این به تو

این چنین آسان یکی سوره بگو

(دفتر سوم)

که به آیه ۲۳ سوره بقره اشاره می کند که اگر شک دارید بر آنچه ما فرو فرستادیم بر بنده خویش، پس سوره ای مانند آن بیاورید اگر راست می گوید.

جنتان و انستان و اهل کار

گو یکی آیت از این آسان بیار

که باز اشارتی است به آیه ۸۸ سوره اسرا.

مولانا پیشنهاد می کند اگر آدمیان با قرآن آمیزش کنند باروان پیامبران آمیزش کرده اند.

چون که در قرآن حق بگریختی

باروان انبیا آمیختی

هست قرآن حال های انبیا

ماهیان بحر پاک کبریا

ور بخوانی و نه ای قرآن پذیر

انبیا و اولیا را دیده گیر

(دفتر اول)

ور پذیرایی چو بر خوانی قصص

می غ جانت تنگ آید در قفص

(دفتر اول)

و نیز مولانا می سراید که هر کس به تقوا روی آورد بی شک خداوند قوه تمییز حق از باطل را به او خواهد آموخت.

نور فرقان فرق کردی بهر ما

ذره ذره حق و باطل را جدا

نور گوهر نور چشم ما شدی

هم سؤال و هم جواب از ما بدی

(دفتر دوم)